

## یاد نامه‌ی ناصر مصطفی سلطانی !

تهیه و تنظیم : تیمور مصطفی سلطانی



کرماشاه: از طرف راست نفر شماره‌ی دوم رفیق ناصر مصطفی سلطانی میباشد .

### دوران کودکی !

کاک ناصر در سال ۱۳۳۴ شمسی در روستای آلمانه از توابع شهر مریوان چشم بجهان گشود . دوران ابتدائی و تا کلاس ششم را در همین روستا خواند . کاک ناصر، فرزند آقای مصطفی بیگ و خاتون بهیه ایران خواه بود . والدین کاک ناصر نگران آینده‌ی فرزندانشان بوده و در همین راستا اوضاع اجتماعی و سیاسی و اقتصادی خانواده ، دوران سخت و دشواری را می گذراند . کوچ به شهر مریوان شاید تنها ویگانه راه حل بود و بهمین علت خانواده‌ی کاک ناصر به شهر مریوان که فاصله‌ی چندانی و دور از آلمانه نبود کوچ نمودند . دوران غربی و ناآشنائی شروع گردید و والدین فرزندشان را در دبیرستان اسم نویسی کردند .

از خصایل ارزشمند و نیکوی کاک ناصر قدرت انطباق و سازگاری با محیط تازه و بیگانه بود ، که همزمان توام با احترام و ارتباط با طیف جوانان نیز بود . کاک ناصر قلبی مهربان و احساسی پاک و بی آرایش و صمیمی داشت و انسانی صبور و باگذشت و متین بود .

## دوران دبیرستان !

رفیق ناصر تا کلاس نهم در شهر مریوان به تحصیل ادامه داد. سپس در راستای ادامه‌ی تحصیل به شهر سنندج رفت. در هنرستان صنعتی پذیرفته شد و در بخش مکانیک به فراگیری علم و تکنیک پرداخت. سپس دیپلم فنی را با معدل بالایی در رشته‌ی مکانیک اخذ نمود.

هنرستان صنعتی از طرف ساواک، شهربانی و ارگان‌های امنیتی کنترل و بهمین علت سایه‌ی گسترده‌ی سانسور و تفتیش عقاید در این مکان برجسته بود. کاک ناصر در برابر تحقیر و اهانت و بی‌حقوقی هنردوستان و همکلاسی‌های حساس و همیشه مواضع روشن و رادیکالی داشت. این خصوصیات جایگاه و محبوبیت و قدر و منزلت خاصی به کاک ناصر داده بود. در دوران تحصیل موفق و با اخذ مدرک معتبر از هنرستان صنعتی و در رشته‌ی مکانیک بعنوان آموزگار فنی فارغ التحصیل گردید.

## ادامه‌ی تحصیلات در کرمانشاه !

سطح و پتانسیل تحصیل در شهرهای کردستان، بعلل گوناگون و از جمله مجبور نگاه داشتن کردستان در عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی و همزمان میلیتاریزم وحشتناک و سانسور بی‌مرز و حاکمیت سیاه سیستم شاهنشاهی، نه در راستای شکوفائی جامعه بود و نه با رشد جامعه همخوانی داشت. جوانان کردستان ناچار بودند برای کسب علم و دانش و فراگیری مهارت‌ها به شهرهای دیگر سفر کنند. کاک ناصر کرمانشاه را انتخاب نمود و در انستیتوی کرمانشاه ثبت نام نمود و در این مکان تجارب فراوان و بالایی کسب نمود و موفق به اخذ گواهی نامه و فوق دیپلوم انستیتو در رشته‌ی فنی گردید. در این دوران با تفکرات چپ آشنا میگردد و سطح دانش سیاسی خویش را ارتقا داد. در دیدگاه کاک ناصر منافع و سرنوشت رنجبران و تهیدستان ایران و کردستان، مهم تر و با ارزش تر از همه‌ی منافع دیگر بوده و برایش ارج فراوان قایل بود.

## برگشت به شهر مریوان !

بعد از اتمام تحصیل در انستیتوی کرماشاه و ، در سال ۱۳۵۶ شمسی برابر سال ۱۹۷۷ میلادی کاک ناصر به مریوان برگشت . بعنوان معلم فنی در مدرسه‌ی " ملا آواره " و در رشته‌ی حرفه و فن و بمنظور پرورده نمودن و آموزش جوانان مشغول بکار گردید . دوران خدمت نظام وظیفه و سربازی را بمدت هیجده ماه در شهرهای سنندج و کرماشاه سپری نمود . این دوران مصادف با اعتراضات و ناراضی‌های توده‌های مردم ایران بود . یواش یواش زمینه‌های قیام ایران فراهم گردید . کاک ناصر که احساسات پاک و بی آلایش و مواضع روشنی داشت این فرصت تاریخی را مغتنم شمرد و همراه توده‌ها در مبارزات شرکت نموده و امر مبارزه در اولویت برنامه‌هایش قرار گرفت .

### **ترک پادگان و خدمت سربازی !**

در این دوران کاک ناصر تفکرات سیاسی و اجتماعی منجر به اتخاذ موضعی خردمندانه و جسورانه در راستای خدمت به تهیدستان گردید . مخالف انجام خدمت سربازی در پادگان ارتش و همسوئی با نظام و سیستم شاهنشاهی گردید . بهمین منظور از پادگان بیرون آمد و خدمت سربازی را ترک نمود . مبارزات و فعالیت‌های کاک ناصر بسوی مرحله‌ای دیگر سمت و سو پیدا کرد . با محافل روشنفکران مریوان ارتباطی محکم و ادامه‌دار برقرار نمود . همزمان در زمینه‌ی ارتقای اندیشه‌ی سیاسی خویش ، مجموعه‌ای از کتاب‌های نفیس راکه شاهکاری‌های جهانی بودند و ، کتاب‌های علمی را مطالعه کرد .

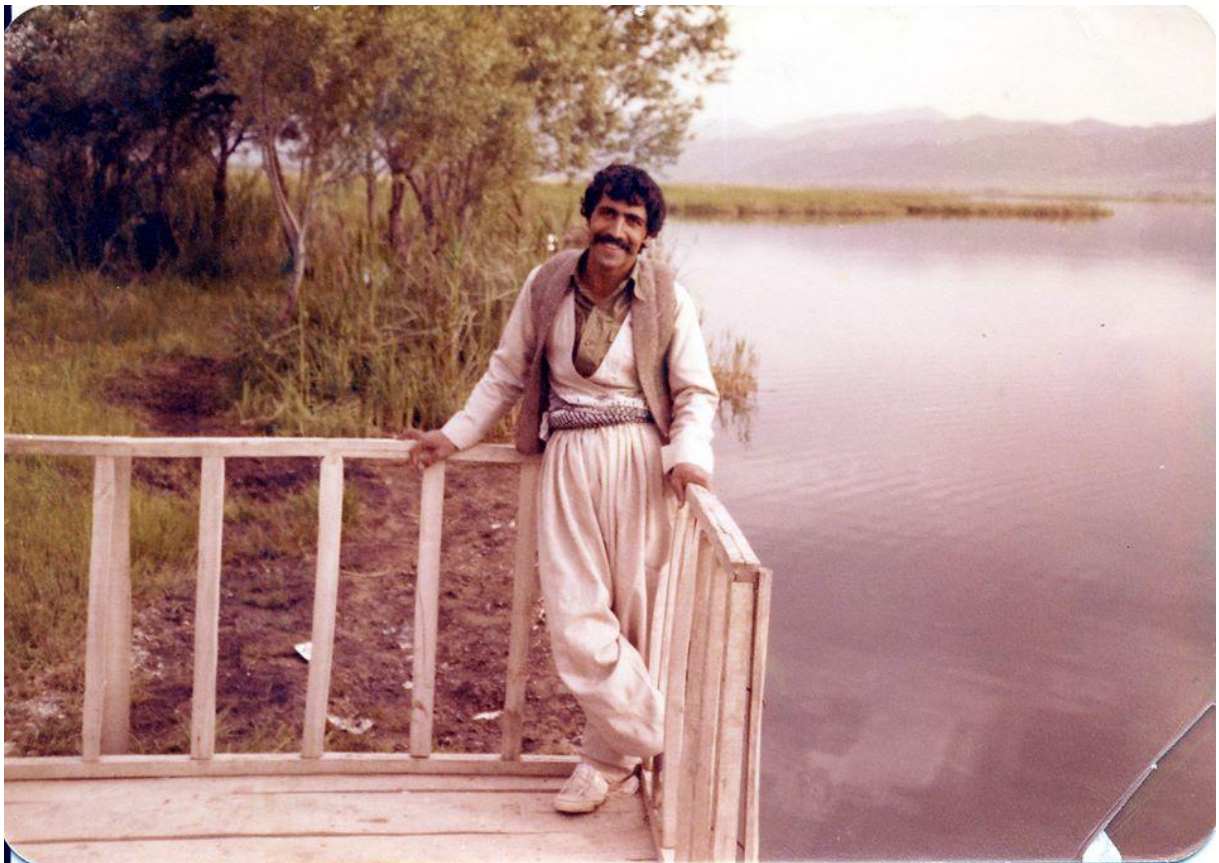
### **موضعی جسورانه و تاریخی !**

علاوه بر پیوندی فامیلی و خانوادگی حلقه ارتباط کاک ناصر با کاک احمد بریستر تفکرات سیاسی استوار بود . در سال ۱۳۵۶ شمسی هر دو موضعی اتخاذ کرده که مبارزات خویش را در تشکیلات اتحادیه‌میهنی برای مبارزه باستم ملی و طبقاتی ادامه دهند . و زمینه‌های رفتن و ملحق شدن به اتحادیه‌ی میهنی را بطور مخفی فراهم نمودند . اما موج اعتراضات و روند مبارزات توده‌ای یواش یواش هویدا گشته و در بستر خویش آرزوها و خواست سیاسی این دو هم‌رزم را مهیا ساخت . در این مقطع لزومی به ارتباط و رفتن به صفوف اتحادیه‌ی میهنی نبود و مستقیماً این پیوند و سفر اولویت خویش را از دست داد . سپس مبارزات خویش را در محافل

وگروه‌های مخفی در مریوان ، بگونه‌ای مخفی انجام دادند و در آستانه‌ی قیام این دوهم‌رمز به سیمای‌تابناک مبارزات شهر مریوان بر علیه دیکتاتوری شاهنشاهی مبدل شدند .

### اندیشه و احساسات بی‌آلایش هنرمندانه !

کاک ناصر احساس و اندیشه‌ای هنرمندانه و دلپذیر داشت . در بستر هنر نقاشی و نواختن ساز " نی " موفق و ماهر بود . تابلوهائی که ترسیم نمود جملگی محتوی و ساختار سیاسی داشتند . با نواختن نی آشنائی کامل داشت . به کلتور و فرهنگ کلاسیک مردم کردستان ارج گذاشته و در بیشتر موارد با لباسهای ملی و سنتی و کلاسیک در مجالس و اعتراضات ظاهر می‌گشت .



مریوان ، کاک ناصر در کنار دریاچه آب شیرین زریوار ایستاده است .

بعد از سقوط سیستم شاهنشاهی !

زمانیکه قدرت و هژمونی سیاسی ایران توسط آخوندها قاپیده شد ، کاک ناصر موضع انقلابی خویش را گرفت . به صفوف پیشمرگان و جنگ رهایی ستم‌دیده‌گان پیوست . کاک ناصر جوانی متواضع ، فروتن ، اومانیست، کاردان، پیشرو و کادری لایق بود . زمانیکه کوچ تاریخی مریوان شروع گردید و شهروندان، شهر مریوان را خلوت کردند و در اردوگاه " کانی میران " اسکان یافتند ، کاک ناصر با اراده‌ای پولادین و مصمم در سنگر دفاع از کرامت شهر حاضر و آماده و جان برکف بود . در دورانی که مذاکرات نمایندگان شهر مریوان با نمایندگان جمهوری اسلامی به بن بست رسیده بود و، دشمن وقت کشی میکرد ، کاک ناصر در سطح بالائی وظیفه‌ی پیشمرگی را بعهده گرفته بود . کوچ تاریخی مردم مریوان باسخنرانی کاک فوآد بپایان رسید و مردم کوچ کرده به شهر برگشتند . کاک ناصر در ادامه‌ی مبارزات خویش در ماموریتی که از طرف کومه‌له به او سپرده شده بود ، به مدت چند ماه به منطقه‌ی سقز و روستای تورجان رفت . در این ماموریت کوله‌باری از تجارب سیاسی و نظامی بدست آورد . سپس به منطقه‌ی مریوان برگشت . در گردان کاک فوآد وظایف سیاسی و تشکیلاتی خویش را در روند مبارزات ادامه داد .

کاک ناصر اعتماد فراوانی به رهبری و اندیشه و مواضع کاک فوآد داشت و همیشه خودش را یکی از رهروان افکار او میدانست . در گردان کاک فوآد همه‌ی توانائی هایش را بخدمت گرفت و طولی نکشید که در عرصه‌ی نظامی و سیاسی، توانائی‌ها و مدیریت و رهبری خویش را در سطحی شایسته نشان داد .

کاک ناصر در واقع و بدون بزرگنمائی قدرت و توانائی رهبری و

هدایت گردان کاک فوآد را داشت . همیشه این پتانسیل و ظرفیت را از خود نشان میداد و میتوانست بعنوان فرماندهی گردان در خدمت جنبش رادیکال و چپ کردستان باشد . اما متاسفانه نه به‌او چنین شانس و فرصتی داده شد و نه به گردان کاک فوآد . همه‌ی عوامل بازدارنده نتوانستند بر اراده و عزم راسخ او تاثیر منفی بگذارند . بهمین علت جسور تر و مصمم تر از پیش در سنگر مبارزات سیاسی و نظامی آماده فداکاری و از خود گذشتگی بود . کاک ناصر یکی از کادر های لایق و صاحب مواضع روشن ، چپ، سکولار، سیاسی و خردمند صفوف پیشمرگان بود . در بهار سال ۱۳۵۹ شمسی مسئول سلاح های سنگین کومه‌له بود .

**دیدار خانواده در آلمان !**

کاک ناصر بعد از مدتی طولانی و فعالیت های مستمر در عرصه های سیاسی و نظامی و تشکیلاتی ، برای مدتی کوتاه و دیدار خانواده به آلمان برگشت . در آن موقع بنده تیمور مصطفی سلطانی ، که پیشمرگ و کادرسازمان چریک های فدائی خلق ایران بوده و در روستای "قه لاجی" مقر و تشکیلاتی داشتیم ، برای دیدار کاک ناصر به آلمان برگشتم . چند روزی باهمدیگر بوده و هرگز از دیدار همدیگر سیر نشدیم . مادرم نیز برای دیدار ما به آلمان برگشت و به ماملحق گردید . چند روز باهمدیگر بودیم و مرهمی بر زخمهای فراوانمان گذاشتیم . همین دیدار انرژیبخش و امیدوارکننده و شادی افزین بود . که این دیدار از نقطه نظر روانی و روحی برای مادرم و فرزندانش مفید و عذاب شکن بود .

### آخرین مراحل زندگی کاک ناصر !

پس از دیدار من و مادرم ، کاک ناصر میخواست نزد پیشمرگه های کومه له در مکانی بنام "بیه که ره" برگردد . کاک ناصر از مقر چریک های فدائی در روستای قه لاجا نیز دیداری کرد و مدت چند ساعت باهمدیگر بودیم . آخرین دیدار و ملاقات من و کاک ناصر در روستای قه لاجا بود و هرگز بمغزم خطور نمیکرد که دیدار کاک ناصر از مقر چریک ها در قه لاجا ، آخرین دیدار و خداحافظی ما باشد . زمانی که از همدیگر جدا شدیم همدیگر را در آغوش گرفته و لحظاتی بعد کاک ناصر بطرف بیه که ره ، مرا ترک و به جا گذاشت . در آن زمان چند پیشمرگ زخمی کومه له در مقر و پایگاه حزب دمکرات در روستای "دزلی" تحت مداوا و کنترل بودند . کاک ناصر با یک پیشمرگ دیگر بعنوان مسئول و کمک کننده ی پیشمرگه های زخمی کومه له ، به روستای دزلی رفتند .

بعد از چند روز روستای دزلی که مقر و پایگاه حزب دمکرات منطقه ی مریوان و عده ی بیشماری از مردم آواره و بی خانمان و پیشمرگ های زخمی کومه له بود ، مورد هجوم سپاهیان اسلام و مزدوران محلی قرار گرفت . در عمل روستای دزلی که موقعیت سوق الجیشی حساس نظامی داشت ، در رابطه ای مزورانه و آشکار به جمهوری اسلامی فروخته میگردد . در این معامله نازل و تاریخی افراد قیاده موقت و سپاه پاسداران و مزدوران محلی شرکت مستقیم داشتند . در حمله و هجوم به روستای دزلی دهها جوان و شهروند آزادیخواه و دهها پیشمرگ به اسارت و سپس تیرباران میگرددند . کاک ناصر در این هجوم موضع نهائی و انقلابی خویش را نشان

داده و با اراده‌ی پولادین و مصمم و ایمان و اعتماد فراوان بخود ، از زخمی‌ها حفاظت کرده و میکوشد که پیشمرگ‌های زخمی را نجات دهد . چند بار برای نجات پیشمرگ‌های زخمی تلاش و کوشش کرده و در پروسه‌ی دفاع و جنگ سنگین و شدید بسختی زخمی میگردد . زخم کاک ناصر در سطح عمیقی بوده ، که مانع ادامه‌ی دفاع گردیده و متأسفانه در روز هیجده آذرماه سال ۱۳۵۹ شمسی ( ۱۹۸۰ میلادی ) در روستای دزلی با سربلندی جان باخت .

## روایت و جگونگی جانباختن کاک ناصر !

۱- پیشمرگی که همراه کاک ناصر بعنوان یاری دهنده و همراه کاک ناصر به روستای دزلی میرود ، زمانیکه جنگ شروع میگردد خودش را پنهان کرده و کاک ناصر را در جنگ تهاجمی و سنگین تنها گذاشته است . در این گیر و دار کاک ناصر بسختی زخمی میشود و در پروسه‌ی جنگ و خونریزی شدید، جان می بازد .

۲- کک ناصر در محاصره مقر و پایگاه حزب دمکرات و بیمارستان زخمی میگردد . سپس عوامل مزدور در روستای دزلی او را شناسائی کرده و به سپاه پاسداران و مزدوران محلی و قبیاده موقت خبر میدهند که کاک ناصر پسر عموی کاک فوآد و از خانواده مصطفی سلطانی است . مرتجعین و مزدوران محلی در توطئه‌ای آشکار و خصمانه بستر تیربارانش را برای مهاجمین و مزدوران رنگارنگ فراهم میکنند .

## جسد کاک ناصر در روستای دزلی !

دوستان و آشنایان خانواده ،جسد کاک ناصر را بدور از کنترل و چشم سپاه پاسداران به شهر مریوان انتقال میدهند . سیستم دیکتاتوری اسلامی و نمایندگانشان در کردستان و مریوان با تهدید و ارباب ، خانواده‌ی کاک ناصر را در جریان گذاشته که اجازه ندارند ، جسد کاک ناصر را به آلمان انتقال داده و مراسم یادبود و خاک سپاری برایش تدارک بینند و انجام دهند .

## توطئه‌ی مسئول سپاه پاسداران !

مسئول سپاه پاسداران در مریوان ، در شیوه‌ای دیگری از نیرنگ و توطئه دوباره خانواده‌ی کاک ناصر را در جریان گذاشته و باطلاع میرسانند که: اجازه دارند جسد کاک ناصر به آلمان برده و در آنجا دفن نمایند . اما

این توطئه‌ی آشکار بمنظور در کمین انداختن و برنامه‌ای گسترده و حساب شده ، که پیشمرگ های کومه‌له، آزادیخواهان و اعضا خانواده‌ی مصطفی سلطانی را در گورستان تاله سوار و در مراسم خاک سپاری محاصره‌ی کامل نموده و جمعیت بزرگی را مورد هجوم و حمله قرار داده و همزمان کشتار و قتل عام را بمرحله‌ی اجرا در آورند .

## گورستان داسیران !

سرانجام خانواده‌ام و بعد از مشورت های منطقی و لازم ، تصمیم نهائی گرفته که جسد کاک ناصر در قبرستان روستای داسیران که به شهر مریوان جسیپیده است بخاک بسپارند . جسد کاک ناصر اکنون در قبرستان داسیران بخاک سپرده شده و آرامش ابدی را یافته است .

یاد کاک ناصر و همه‌ی عاشقان جانباخته در راه آزادی گرامی باد !  
\* اطلاعات گرانبها و کمک های بیدریغ رفیق جعفر  
مصطفی سلطانی در زمینه نگارش این یاد نامه، شایان تقدیر و سپاسگذاریست .

## خاطراتی کوتاه از کاک ناصر و سید حسین پیرخضرانیان !

از: رشاد - مصطفی سلطانی

خاطره‌ی اول : من در شهر سنندج معلم بودم و برای دیدار خانواده گاه و بیگاه به روستای آلمانه که زادگاهم بود بر میگشتم . در یکی از این برگشت ها تصادفا در سه راهی دزلی که با نام بیه‌که‌په تداعی میگردد، از اتوبوس پیاده شدم و کاک ناصر را دیدم . بعد از سلام و روبوسی و احترام فراوان ، می بایست منتظر ماشینی باشیم که به المانه رفت و آمد داشت . ماشین نیامد و تصمیم گرفتیم با پای پیاده و از طریق راه عادی ، مسیر رودخانه وو کوهستان سخت و پر پیچ و خم را طی کنیم و به آلمانه برسیم . از مهمانان چایخانه که آشنا هم بودند خداحافظی نموده و پیاده بسوی آلمانه حرکت کردیم . تقریبا چایخانه تا روستای آلمانه فاصله‌ی نسبتا دوریست که یک ساعت و نیم پیاده‌روی می طلبد . کاک ناصر که انسانی خیلی بدل نزدیک و صمیمی و متواضع بود ، احترام زیادی برایم قایل گردید . حتی بیادم می‌آید چمدان سفرم که چندان



سنگین نبود برداشت و هرچه اصرار کردم قبول نکرد و زحمت حملش را بر عهده گرفت . در گفتگو و صحبت هایمان ، برایم مسجل گردید که معلومات و دانش سیاسی کاک ناصر در سطح بالائی است . گفته هایش با ارزش و خردمندانه و ترجمه و تفسیرهایش در زمینه های مسایل سیاسی و اجتماعی منطقی و بدل می نشست . راستش من از میزان آگاهی سیاسی ایشان تعجب کردم و در مجموع غافلگیر شدم . انسانی در آن سن و سال و خوش برخورد و صمیمی و با نزاکت ، بدرجه ای از تحلیل دقیق مسایل و رویدادهای ایران و کردستان رسیده بود ، که بی اغراق برای من سرسام آور بود . زمان بسرعت در گذر بود و تا چشم باز کردیم خسته و کوفته به نزدیکی های روستای آلمان رسیدیم . منزل خانواده ی کاک ناصر در مسیر ورودی روستا قرار داشت . مرا دعوت نمود که بمنزلشان بروم، که از ایشان تشکر کردم و قول دادم که مطمئن باشم برنامه ی دیدار خانواده اش را دارم . از همدیگر جدا شدیم و هر کدام بطرف خانه ی پدری رفتیم .

خاطره ی دوم : یک بار در خیابان های سنندج سید حسین پیرخضرائیان را ملاقات نمودم . سید حسین انسانی فهمیده ، فروتن و بدل نزدیک و خردمند و صمیمی بود . بنظرم خیلی آگاه و سطح دانش سیاسی و اجتماعی ، باور کردنی نبود . در زمینه کتاب ها و شاهکارهای جاویدان که بوسیله ی دو مترجم توانای کردستان بنام های محمد قاضی و ابراهیم یونسی ترجمه گردیده اند صحبت کرد . پیام هائی که از کتاب های نفیس گرفته بود و ، بازگو میکرد قابل ستایش و ستودنی بود . اساسا این دیدار بر داوری ها و مواضع تاثیر فراوانی گذاشت و کاراکتر و شخصیت سیاسی کاک حسین پیرخضرائیان ، مرا مبهوت نمود . انسانی ساده ، اومانیست ، متواضع و فروتن ، صمیمی و بی ریا و صادق و خیلی رئوف و مهربان بود . طولی نکشید که سیمای تابناک خویش را در جنبش چپ کردستان اثبات کرد و نشان داد .

**خاطره ای از رفیقی که تازه با او آشنا شدم !**

از: احمد بهرامی (تورجان)

پاییز سال ۱۳۵۸ شمسی ، تازه شهرها توسط پیشمرگ ها تسخیر شده بودند . جمهوری اسلامی بعد از جنگهای سه ماهه‌ی کردستان شکست خورده بود . مقر و پایگاه کومه‌له حتی قبل از شهر سقز در روستای تورجان تاسیس گردیده بود . بیشتر از یک سال بود که مردم رنجبر تورجان مایحتاج پیشمه‌رگه‌ها را تدارک و تامین میکردند . در آن موقع واحدی از پیشمرگ های منطقه مریوان به منطقه سقز آمده بودند که ماموریت آنها را در روستای تورجان تعیین کرده بودند و در تورجان ماندگار شدند . کاک ناصر مصطفی سلطانی با آنها بود . آنوقت من هنوز در شورای روستای تورجان فعالیت داشتم و به شیوه‌های گوناگون پیشمرگ ها را کمک کرده و هواداران کومه‌له را نیز سازماندهی میکردم . در آن پاییز کومه‌له خیلی زود جاده ی روستا را هموار و درست کرد . دوازده سالی سپری شده بود که حکومت شاه مخارج آنرا تامین ، اما از طرف استانداری سنندج و مدیر عامل تورجان که یکی از فیئودال ها بود ، امکانات و پول ها بلعیده میشد و جاده‌ای هم درست نمی شد . اما کومه‌له اقدام نمود و جاده را هموار و درست کرد . اتومبیل ها و ماشین ها به آسانی می توانستند در این جاده حرکت کنند . مسئول هموار کردن و درست کردن جاده به عهده‌ی پیشمرگی ریشو بود . ریش سیاهی داشت و مرتبا برای کارگران و مردم صحبت میکرد . این پیشمرگ تصویر کوچکی از کاک فوآد را روی قنداخ تفنگش کوبیده بود . من پس از مرگ کاک فوآد ، شهرت خانواده‌ی مصطفی سلطانی را شنیده بودم . خیلی هم مشتاق بودم که این خانواده را از نزدیک بشناسم . مردم این پیشمرگ را کاک ناصر مصطفی سلطانی خطاب میکردند . بعد از ظهر که همه‌ی پیشمرگ ها به مقر برگشتند ، جلو رفته و گفتم : کاک ناصر خسته نباشید و من شما را نمی شناسم و به منطقه‌ی مریوان هم نیامده‌ام . اما از اسم و فامیلت پیداست که ، از اقوام کاک فوآد باشید . مگر اینطور نیست ؟ کاک ناصر مرا تماشا کرد و گفت : بلی این طور است . آیا شما کاک احمد و مسئول شورا هستید ؟ منم جواب دادم و گفتم بلی فعلا در شورامشغولم ، اما تصمیم دارم در شورا نمانم و پیشمرگ شوم . از آن لحظه به بعد من و کاک ناصر دو رفیق صمیمی شدیم . کاک ناصر در آن موقع بمراتب بیشتر

از مسئول مقر تورجان آگاه تر و صاحب نظر تر بود و همیشه برای اطرافیان نظرهای تازه و جالبی را مطرح میکرد . صبح روز بعد گروهی از خبرنگاران و روزنامه نگاران به تورجان رسیدند . می بایست کسی جواب سوالاتشان را بدهد . من خبرنگاران را به مقر کومه‌له بردم و به کاک ناصر گفتم اینها سوالات عجیب و غریبی می پرسند . لطفا کاک ناصر شما جوابشان را بدهید و توجه کنید که چه مطالب و سوالاتی دارند ؟ رابطه من و کاک ناصر و مسئول خبر نگاران که محمد نام داشت صمیمی و رفیقانه بود . اما دوستی من و کاک ناصر مسیری بالنده و سریع پیمود . تا زمانیکه کاک ناصر جان باخت ، ما دو تا سه نامه رابهمدیگر نوشتیم . من از طریق کاک ناصر خانواده‌ی مصطفی سلطانی و کاک فوآد را از رگ و ریشه شناختم . از آن روز اعتماد و ایمان فراوانی به این خانواده پیدا کرده‌ام . که این اعتماد و باور تا لحظه‌ی مرگ با من خواهد بود . این خانواده و کاک فوآد نزد من محبوب و بزرگوار و شایسته‌ی احترامند .